

ابن فارض و عشق الهی

تألیف:

محمد مصطفی حلمی

(استاد فلسفه و تصوف دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره)

ترجمه:

تورج زینی‌وند

(عضو هیأت علمی دانشگاه رازی)

روژین نادری

دانشگاه رازی

۱۴۰۱



سرشناسه : حلمی، محمد مصطفی حلمی
عنوان : ابن فارض و عشق الهی / تألیف: محمد مصطفی حلمی، ترجمه: تورج زینی‌وند، روزین نادری
مشخصات نشر : کرمانشاه، دانشگاه رازی، ۱۴۰۱=۲۰۲۲ م.
مشخصات ظاهری : ۵۶۵ ص.
فروست : دانشگاه رازی؛ ۴۰۷: زبان و ادبیات عرب؛ ۱۵.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۳-۰۵۹-۹
یادداشت : عنوان اصلی: **ابن الفارض و الحب الالهی**
یادداشت : کتابنامه
موضوع : عشق و عبادت الهی
شناسه افزوده : زینی‌وند، تورج، مترجم
شناسه افزوده : نادری، روزین، مترجم
شناسه افزوده : عنوان
رده بندی کنگره : ۱۴۰۱ الف ۸ ح / BP ۲۲۶/۲
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۶

انتشارات دانشگاه رازی ۴۰۷

عنوان کتاب: ابن فارض و عشق الهی

تألیف: محمد مصطفی حلمی

ترجمه: دکتر تورج زینی‌وند، دکتر روزین نادری

ناشر: دانشگاه رازی

تاریخ و نوبت چاپ: ۱۴۰۱-اول

شمارگان: ۲۰۰

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۳-۰۵۹-۹

قطع: وزیری

سامانه فروش آنلاین

مراکز پخش: تهران: مرکز نشر دانشگاهی ۸۸۵۵۶۱۶۸ - کتابیران ۶۶۴۹۲۲۶۶ - دانشیران ۶۶۴۱۶۱۷۶

Tehran: Ketabiran: +98 021 66492266 Daneshiran: +98 021 66416176

کرمانشاه: مرکز چاپ و نشر دانشگاه رازی - تلفن ۰۸۳-۳۴۲۸۰۸۰۲

Kermanshah: 083- 34280802

Email: Press@razi.ac.ir

مسئولیت درستی مطالب به عهده مترجمان است. (این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است).

(حق چاپ برای ناشر محفوظ است)

فهرست عناوین فصول

۵۳.....	کتاب اول: ابن فارض و تصوف او.....
۲۰۱.....	کتاب دوم: عشق ابن فارض و مراحل آن.....
۳۰۷.....	کتاب سوم: گرایش های فلسفی در عشق الهی ابن فارض.....
۵۲۹.....	جمع بندی.....
۵۴۵.....	منابع و مآخذ.....

تحلیل مبانی نظری و عملی تصوف ابن فارض از دیدگاه محمد مصطفی حلمی

پیشگفتار

عرفان اسلامی

عرفان در تعریفی جامع و جهان‌شمول، به مفهوم شناختی «راز گونه و نهانی» خمیرمایه افکار بلند و آداب تأثیرگذاری است برای یافتن و پیوستن به حقیقت؛ از طریق «شهود»، «تجربه درونی» و «حال» که نشانه‌های آن، در مکاتب مختلف جهان، اعم از عقاید برهمن‌ها، بودایی‌ها، رواقیان، نسطوریان، مهریان (مترائیس)، عقاید مسلمانان زاهد، عقاید افلاطونیان جدید، فرامین زرتشت، در فرقه کابالا از آیین یهود، و اعتقادات سرخ‌پوستان آمریکا به چشم می‌خورد. عبدالرزاق کاشانی در تعریف عرفان می‌گوید: «عرفان حالتی است که از شناخت قلبی خداوند توسط عارف حکایت می‌کند» (کاشانی، ۱۳۷۰: ۱۰۴). مرتضی مطهری به نقل از ابو علی سینا می‌گوید: «عارف کسی است که ضمیر خود را از توجه به غیر خدا باز دارد و متوجه عالم قدس نماید تا نور حق به آن بتابد» (مطهری، ۱۳۹۲: ۲/ ۱۴۴). عرفان، تاریخی به قدمت تاریخ بشر دارد. این گرایش در میان انسان‌ها، خواه در میان پیروان ادیان الهی و خواه خارج از این دایره همواره وجود داشته است. «در هند، چین، یونان، در ادیان یهودی و مسیحی و در دیگر ملت‌ها، مکتب‌ها و فرقه‌های معنویت‌گرا و باطن‌گرا همواره حضوری برجسته‌ای داشته است. گرایش به معنویت، از شکل‌های ابتدایی آن در اقوام و ملل مختلف تا صورت‌های متعالی آن را در ادیان الهی می‌توان در تاریخ ردیابی کرد» (اشکوری و دیگران، ۱۳۹۶: ۲/ ۴۲۸-۴۲۹).

انواع عرفان عبارتند از: «عرفان بودایی، عرفان هندی، عرفان یونانی، عرفان یهود، عرفان مسیحی، عرفان مانوی و عرفان اسلامی» (ر.ک؛ زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۲-۲۵). از آنجا که قرآن و سنت جزو منابع عرفان اسلامی هستند، بدیهی است که عرفان اسلامی برتری خاصی نسبت به سایر مکاتب داشته باشد که این نکته با نظری اجمالی، به برخی از مکاتب عرفانی روشنی بیشتری خواهد یافت. هر چند عارفان مسلمان از تمامی این مکاتب بهره برده‌اند، اما آنچه باعث

مزیت و رجحان ایشان است، آموزه‌های دین اسلام است. حقیقت عرفان اسلامی در صدر اسلام در قالب «شناخت، فهم عمیق و لطیف از خالق هستی و شناسایی حقایق هستی و پیوند و ارتباط انسان با حقیقت» ریشه در تعالیم شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السّلام) و عملکرد ایشان و صحابه و اصحاب ائمه (علیهم السّلام) دارد؛ مانند: «سلمان، ابوذر، مقداد، کمیل، عمار، میثم تمار، حذیفه و ...؛ این دوره، مرحله‌ای است که هنوز نام صوفی و نحله‌ای به عنوان صوفیه در برابر نحله‌های دیگر به وجود نیامده است، اما واقعیت عرفان اسلامی از همان آغاز به روشنی در آن دیده می‌شود. «این مرحله که تا اوایل نیمه نخست قرن دوم ادامه می‌یابد، در بررسی خاستگاه عرفان اسلامی، اهمیت ویژه‌ای دارد. گروهی از بزرگان عرفان که به طریقت خاصی ورود کرده بودند و علاوه بر شرع، به بعضی آداب طریقت نیز پایبند بودند، از قرن دوم هجری مشهور به صوفی شدند و در سلسله‌های شناخته شده ظهور پیدا کردند که این نوع عرفان را غالباً «تصوف» می‌خوانند. این دوره، مرحله دوم شکل‌گیری عرفان اسلامی است. در این مرحله، اندک اندک نام صوفی، تصوف، عرفان، معرفت و عارف ظهور می‌یابد و علاوه بر آن، محل ویژه عابدان و زاهدان به نام صومعه و خانقاه پدید می‌آید و مفاهیمی همچون زهد، عبادت، ریاضت، اخلاص و معرفت شکل می‌گیرد و برای رشد فزاینده و چشمگیر در دوره بعد؛ یعنی دوره بالندگی عرفان اسلامی زمینه را آماده می‌سازد. ظهور اسم صوفی در نیمه اول قرن دوم صورت پذیرفته است و بار اول بر «ابوهاشم صوفی کوفی» اطلاق شده است» (مطهری، ۱۳۹۲: ۲/ ۱۰۰).

از جمله مطالبی که درباره ابوهاشم صوفی گفته می‌شود، آن است که «وی نخستین بار در «رمله» فلسطین، صومعه و خانقاهی برای عبادت گروهی از زهاد و عباد ساخته است» (ر.ک؛ کرین، ۱۳۸۸: ۲۶۸). در خلال دو مرحله‌ای که ذکر شد، شخصیت‌های فراوانی ظهور یافته‌اند، اما ما به ذکر مشاهیر دوره آغازین عرفان اسلامی که بیشتر مورد توجه عارفان بعدی قرار گرفته‌اند، بسنده می‌کنیم: «اویس قرنی»، «حسن بصری»، «حبیب عجمی»، «مالک بن دینار»، «ابراهیم ادهم»، «رابعة غدویة»، «فضیل عیاض»، «شفیق بلخی»، «معروف کرخی». از عارفان مشهور و تأثیرگذار در سده‌های بعد هم می‌توان به «شهاب الدین سهروردی» در قرن ششم اشاره کرد؛ «مهم‌ترین و مؤثرترین تلفیق عرفان و فلسفه اسلامی در قرن ششم، مطابق با سده

دوازدهم میلادی به وسیله شهاب‌الدین سهروردی بنیان‌گذار مکتب اشراق صورت گرفت. سهروردی که از دوران شباب راه تصوف را در پیش گرفته بود، پس از آموختن فلسفه «مشاء» ابن سینا، در پی خلق فلسفه‌ای نو با دیدگاهی تازه برآمد. اساس حکمت اشراق سهروردی بر کسب معرفت از طریق امتزاج آموزه‌های عقلی و نیز صاف و صیقلی کردن آئینه درون انسان است» (فشاهی، ۱۳۸۰: ۳۳). با این حال عرفان اسلامی مصطلح و مدون در کنار دیگر علوم اسلامی برای اولین بار توسط «ابن عربی» [پدر عرفان نظری] شکل گرفت؛ «ابن عربی نخستین کسی است که عرفان را به صورت یک مکتب منظم درآورد؛ از مهم‌ترین کارهای او می‌توان به طرح مسأله «وحدت وجود» نام برد» (آشتیانی، ۱۳۶۵: ۴۳).

پس از محیی الدین عربی، شخصیت‌های برجسته‌ای که مکتب او را ادامه و بسط دادند، ظهور کردند که بعدها خود به لحاظ سلوکی از مشایخ و برجستگان سلاسل صوفیه به شمار رفتند. از بین این بزرگان؛ می‌توان «عبدالرزاق کاشانی» و «سعیدالدین فرغانی» را مثال زد که که از مشایخ سلسله سهروردیه به شمار می‌روند. از دیگر بزرگان عرفان اسلامی تا عصر حاضر نیز عبارتند از: «صدرالدین قونوی»، «معین‌الدین چندی»، «سعیدالدین فرغانی»، «ابوحامد محمد ترکه اصفهانی»، «عبدالرزاق کاشانی»، «داود قیصری»، «صائل‌الدین ترکه اصفهانی»، «عبدالرحمن جامی» و «قاضی حمزه فناری»، «سید بن طاوس»، «ابن فهد حلی»، «ملاصدرای شیرازی»، «مقدس اردبیلی»، «فیض کاشانی»، «شیخ بهایی»، «حکیم محمدرضا قمشه‌ای»، «سید علی قاضی»، «شیخ محمدعلی شاه آبادی»، «میرزا جواد آقا ملکی تبریزی»، «علامه طباطبایی»، «سید روح‌الله خمینی».

مصادق حقیقت در عرفان اسلامی، وجود خداست. عرفان، شناختی حقیقت‌گرایانه و تلاشی عمل‌گرایانه فراتر از واقع‌گرایی حسی - عقلی و آرمانگرایی تصویری است؛ از این رو، این مرام با رازگونگی و غیب‌باوری آمیخته با «عشق» و «ذوق» و «اشراق» همراه است. در واقع، «عرفان» طریقه معرفت نزد آن دسته از صاحب‌نظران است که بر خلاف اهل برهان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند تا بر عقل و استدلال. این طریقه در میان مسلمانان تا حدی مخصوص صوفیه است و در نزد سایر اقوام بر حسب تفاوت و به نسبت ظروف زمانی و مکانی

خاص نام‌های مختلف دارد که همه، آن را امروز تحت عنوان «مستی سیسم» یا «معرفت اهل سر» می‌شناسند» (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۹).

آیا عرفان اسلامی همان تصوف است؟

نکته حائز اهمیت آن است که دربارهٔ عرفان از دو جنبه می‌توان بحث و بررسی کرد؛ یکی از جنبهٔ اجتماعی و دیگر از جنبهٔ فرهنگی است. «عارفان با سایر طبقات فرهنگ اسلامی؛ از قبیل مفسرین، محدثین، فقها، متکلمین، فلاسفه، ادبا و شعرا یک تفاوت مهم دارند و آن این است که علاوه بر اینکه یک طبقهٔ فرهنگی هستند و علمی به نام عرفان را به وجود آورده‌اند و دانشمندان بزرگی در میان آن‌ها ظهور کرده و کتب مهمی نیز تألیف نموده‌اند، یک فرقهٔ اجتماعی در جهان اسلام نیز به وجود آورده‌اند؛ با مختصاتی مخصوص به خود، بر خلاف سایر طبقات فرهنگی؛ مانند فقها و حکما و غیره، که صرفاً طبقهٔ فرهنگی هستند و یک فرقهٔ مجزا از دیگران به‌شمار نمی‌روند. اهل عرفان هرگاه، به‌عنوان فرهنگی خود، یاد شوند با عنوان «عرفا» و هرگاه با عنوان اجتماعی‌شان یاد شوند غالباً با عنوان «متصوفه» مورد خطاب قرار می‌گیرند» (مطهری، ۱۳۹۲: ۸۳/۲).

دربارهٔ نسبت میان عرفان اسلامی و تصوف نظرات متفاوتی ابراز گردیده است. عده‌ای آن دو را یکی دانسته و عده‌ای دیگر قائل به تفاوت آن دو هستند. «تصوف و عرفان غالباً مترادف و هم معنی به کار می‌روند. اما باید توجه داشت که آنها با هم تفاوت‌هایی دارند. تصوف در اصل روش و طریقه‌ای زاهدانه است که بر مبنای شرع و تزکیه استوار بوده و هدف آن سیر به کمال و وصول به حق است. در حالی که عرفان یک مکب فکری فلسفی ژرف برای شناختن حق و رموز عالم است که از طریق اشراق و کشف و شهود به دست می‌آید. پس، مقام عارف بالاتر از صوفی است. در ضمن باید توجه داشت که هر عارفی صوفی است، اما هر صوفی، عارف نیست» (سجادی، ۱۳۷۳: ۸).